



بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بیانیه بسیج دانشجویی مدرسه عالی شهید مطهری (ره)

امروز ۴۲ سال از زمان اعلام وحدت حوزه و دانشگاه می گذرد و انبوهی از همایش ها و مقالات و کتب پژوهشی پیرامون این مسئله به رشته تحریر در آمده است اما به غیر تقلیل این آرمان به پدیده هایی نظیر آیت الله - دکترها؛ دستاورد خاصی به چشم نمی خورد. چراکه اساساً نه نظریه و نه چهارچوبی برای سنجش شاخص های تحقق وحدت حوزه و دانشگاه وجود ندارد و کلی گویی های تخیلی سند اسلامی سازی دانشگاه ها و نقشه جامع علمی کشور کمکی برای حل این مشکل نمی کند. بسیج دانشجویی مدرسه عالی شهید مطهری نیز همین بیانیه خوانی از منظر دانای کل را هم امری بیهوده می داند. چرا که غیر از ایفای نقش نمک سفره همایش، دستاورد دیگری به همراه ندارد اما به حکم «ان الذین قالو ربنا الله ثم استقاموا» در رساندن واقعیت های میدانی موجود در حوزه و دانشگاه به سمع و نظر مسئولین امید به لطف و نصرت الهی بسته است. بدین خاطر جهت استحضار حضار محترم نکاتی چند تقدیم حضور میگردد:

یکم: فقر نظریه در باب ماهیت و کارکرد دانشگاه ایرانی اولین مانع در خودآگاهی نهاد دانشگاه در ایران است و اساساً نبود دغدغه این کمبود، عمق فاجعه را تعمیق بخشیده است. از طرفی مسئله وحدت میان دو نهاد علمی امری است که متوقف بر آگاهی برخاسته از اراده جمعی این نهاد هاست. پس زمانی که این اراده جمعی تئمی از آگاهی و درک متقابل است؛ نباید انتظار خاصی برای حصول نتیجه در این باب داشت.

همین تعلیق خودآگاهی و هویت در دانشگاه ایرانی منجر به ظهور لمپنیسم در بالاترین سطوح ساختار علمی آن نظیر دانشگاه شریف می گردد. علاوه بر آن، سطح این افول، محدود به دانشجوها نبوده و حتی به اساتید و هیئت علمی سایر دانشگاه ها نیز سرایت کرده است؛ آنهایی که در باب توجیه توهین های جنسی برخی از دانشجویان قلم فرسودند و به جای ترویج اراده معطوف به حقیقت و آزادی، اراده معطوف به تنانگی و بردگی را تئوریزه میکردند ... کسانی که ساعت ها علیه ایدئولوژیک کردن دانشگاه ها سخن وری میکردند؛ خود تبدیل به ایدئولوگ های آکادمیک شدند! اما چرا دانشگاه ایرانی به چنین وضعی دچار شده است؟ ساختار بروکراتیک وزارت علوم؛ اساساً انسان دانشگاهی در ایران را به یک ذهن مقلد تقلیل داده است: ذهنی که توانایی تصمیم گیری درباره خود را ندارد. لذا وزارت، با تعیین سر فصل های آموزشی در خارج از نهاد دانشگاه، ارائه سازوکار کمی ارتقای رتبه علمی اساتید، برخورد حراستی و امنیتی با اظهارات سازنده و غیر سازنده اساتید و چهارچوب سازی های علمی و غیر علمی؛ خود عاملی مهم در این صغارت هویتی است. نشانه این صغارت و ذهن مقلد را باید در تَفْوقِ ایده ی «ترجمه به مثابه تفکر» در بطن دانشگاه ها جستجو کرد. همانطور که در این سالهای اخیر شاهد رشد بیشتر نشر کتاب های ترجمه ای نسبت به کتاب های تالیفی بودیم.

این مباحث به معنای رد هرگونه سیاست گذاری و حذف دولت از مدیریت علمی نیست بلکه بدین معناست که باید حکمرانی علمی در کشور از امر تکنوکراتیک و فهم ماشین وارانه و کمی گرایانه؛ به حکمرانی کیفی، مردم گرا و ارگانیک تغییر پیدا کند. در فهم تکنوکراتیک؛ با میخ و چکش بخش نامه های دولتی سعی در تراشیدن پیکره ی نهاد علمی دانشگاه می شود که ماحصل آن را باید در قراردادن جایگاه رفیع «آی اس آی» در ارزش دهی به اعضای هیئت علمی دانشگاه های ایرانی به نظاره نشست که این جایگاه رفیع؛ حاصل بخشنامه ای است که این موهبت را به این سازمان اعطا کرده و آن را مبدل به ارزش مسلط علمی در میان دانشگاهیان کرده است. در حالیکه در فهم ارگانیک، نهاد دانشگاه - به مثابه یک موجود زنده - نیاز به باغبانی دارد. اما مرکز ثقل رشد و پیشرفت، بر بدنه اصلی دانشگاه استوار است و ارزش علمی این نهاد؛ نه در چاپ مقاله در «آی اس آی» بلکه در میزان حل مسائل زیست بوم خود می باشد.



بیانیه بیسج دانشجویی مدرسه عالی شهید مطهری (ره)

دوم: دانشگاه و آموزش عالی یک پدیده اجتماعی است که با سایر بخش های جامعه پیوند وثیقی دارد و نبود عدالت آموزشی مانعی بزرگ بر سر راه تحقق آرمان وحدت حوزه و دانشگاه می باشد. از آنجا که ۸۴ درصد ورودی دانشگاه های برتر کشور از سه دهک بالای اقتصادی جامعه هستند. این امر باعث شده که نه تنها درصد بالای تنعم رفاهی و مادی دانشجویان دانشگاه های برتر کشور، خروجی های این دانشگاه ها را به حل مسائل عامه مردم به ویژه مستضعفین سوق ندهد؛ بلکه جذابیت های رفاهی و مادی بیشتر؛ آنها را به سمت مهاجرت و جلای وطن بکشاند و موجبات جایگزین شدن اصالت حل مسائل کشور را با اصالت رفاه و گرایش به مادیات، بیش از پیش فراهم آورد. و این چنین هزینه های گزافی که از جیب ملت ایران برای تربیت و کسب تخصص این افراد هزینه میشود تا موجب اعتلای کشور شوند؛ موجب رفع نیاز از کشورهای مستکبری میشود که علیه همین مردم تحریم های ظالمانه ای را وضع میکنند. و با این جایگزینی، موجب تغییر یافتن تعریفِ نخبگی در این سرزمین از «انسان صاحب استعدادِ پرکارِ پر تلاشی که از هدایت الهی بهره ای گرفته است» به «کسی که به اتکای پول والدین و همت معلمان خصوصی دست برتری در تست زنی دارند» می شود. وحدت حوزه و دانشگاه از منظر مقام معظم رهبری، یعنی وحدت داشتن هر دو نهاد در هدف، هدفی که همه به سمت ایجاد یک جامعه اسلامی پیشرفته مستقل و جامعه پیشاهنگ و جامعه الگو حرکت می کنند و طبعاً با وجود مشکلات ساختاری این چنینی و کثرت افرادی که به اتکای فرد گرایی و سرمایه سالاری از منابع ملی، سکوی پرتابی برای پیشرفت شخصی خود می سازند، در دانشگاه ها و مراکز علمی کشور؛ نمی توان به افق واحدی با حوزه در حل مسائل مملکت دست یافت و این مسئله دقیقاً به نبود عدالت آموزشی و ساختار های غلط تربیتی برمی گردد.

سوم: غلبه فهم تکنیکی از علم، خود را در این معضل نشان میدهد که فارغ التحصیلان دانشکده های فنی به جای اینکه به ساختار صنعت متصل شده باشند، به ساختارهای حکمرانی وصل شده اند و فارغ التحصیلان علوم انسانی به جای ساختارهای حکمرانی به ساختار اسنپ! چنانکه از ۱۶ وزیر علوم در جمهوری اسلامی ۱۳ نفر از آنان از فارغ التحصیلان رشته های فنی و علوم پایه و پزشکی بوده اند. در حالیکه تنها ۳ نفر از این وزیران، از اصحاب علوم انسانی بودند که زمان مسئولیت آنها مجموعاً به سه سال نمی رسد و عمده آن زمان نیز در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی سپری شده است... همین غلبه فهم تکنیکی مسئولان از فرهنگ علمی کشور، آنها را به عطش سند سازی و نقشه کشی به ساحت علم کشانده است و اوج این جهت گیری را باید در شاهکار سند اسلامی سازی دانشگاه ها نظاره کرد که مع الاسف به همین موجود عجیب الخلقه نیز کسی التفات چندانی ندارد... شاید بهتر باشد که به جای تولید انبوه اسناد بالادستی آغشته به مضامین ماوراء الطبیعی، به بازاندیشی انتقادی راهی که آمدمیم بپردازیم...

اما در باب حوزه های علمیه سخن بسیار است... گستردگی حجم مطالبات تحقق نیافته مقام معظم رهبری از حوزه های علمیه خود در برنامه ایست سترگ برای نهادی که از دیرباز مکلف به حفظ اندیشه اسلامی و به تبع آن حفظ نظام اسلامی از انحراف بوده است. اگر حوزه ها از تولید اندیشه ناب اسلامی در زمینه های مختلف تهی شدند؛ دیگر قوتی برای دفاع از فکر متعالی اسلام نداشته؛ میدان را برای سایر اندیشه ها خالی خواهند کرد... در واقع اساس حوزه بر علم است. پس علم، بافت، پایه و هویت حقیقی این حوزه را تشکیل میدهد. و علوم انسانی بعنوان روح دانش، حقیقتی است که بغایت مغفول و محجور مانده است. فقر خوانش اجتماعی از الهیات و منابع دینی در تولید مبانی اندیشه اسلامی، یکی از علل ناکامی های حوزه های علمیه در این امر می باشد. فقری که کارکرد فقه و معارف الهی را به پستوی حجره ها محدود کرده و جایگاه رفیع قرآن کریم را به تلاوت بر سر قبر متوفی تقلیل می دهد و باعث بوجود آمدن جریان هایی میشود که در برابر هزاران مسائل مستحدثه جدید جز توقف و تحسیر کاری دیگری از ایشان بر نمی آید. از منظر برخی از این جریانات، حوزه زمانی قداست خود را حفظ می کند که عباي خود را به منجلاب حل مشکلات و مسائل اجتماعی امت آلوده نکند و همچون کالایی لوکس که مشتریان و پامنبری های خاص خود را دارد؛ به حیات خویش ادامه دهد. دریغ از یک رویکرد تأسیسی و بدیع که خود ساختاری برای جهت دهی زندگی جمعی مومنین باشد. البته منظور ما از رویکرد تأسیسی ایجاد بدعت در دین و اختراعات جاهلانه نیست بلکه این رویکرد از سنخ همان شعله های علمی ابن ادریس ها، شیخ انصاری ها و آخوند خراسانی هاست، کسانی که دانش فقهی عصر خود را ارتقاء بخشیدند و چراغ راه نسل های بعد از خود شدند. اما ما از میرزای شیرازی بزرگ آموختیم که گاهی سکوت و عدم ورود به مسائل اجتماعی، در حکم محاربه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

بیانیه بسیج دانشجویی مدرسه عالی شهید مطهری (ره)

در این حین برخی دیگر از نگرش های سطحی به مسئله حوزه و دانشگاه، جایگاه عالمان دینی در ساختار حکمرانی را به ناظران شرعی در بانک ها و سایر مراکز اجرایی تقلیل داده؛ اساساً شأنی برای حوزه علمیه در تولید ساختار های مورد نیاز نظام اسلامی بر مبنای تفکر ناب اسلام قائل نیست و به جای رنجاندن خویش در مسیر ساختار سازی اسلامی و توحیدی؛ عاقبت را در روکش کردن اندیشه های غربی خویش با پوسته ی به ظاهر دینی میبیند که این مسئله در بزنگاه ها و برهه های حساس انقلاب خود را نشان میدهد. مسئله وحدت حوزه و دانشگاه در حل مسائل روز جامعه را نباید در تراشیدن توجیها ت دینی برای تطهیر ربای نظام بانکی قلمداد کرد. در حالیکه باید یکی از نتایج وحدت حوزه و دانشگاه را به حق «ایجاد یک انقلاب معرفتی در ساحت علوم جدید» دانست. در واقع ثمره وحدت حوزه و دانشگاه را باید در تولد یک نظام علمی جدید مبتنی بر بنیادها و ارزش های دینی یافت که «حفظ کرامت انسانی» و «برپایی عدالت اجتماعی بر مبنای تفکر توحیدی» را سرلوحه کار خود قرار داده است. در عین حال یکی از بهترین بستر های موجود برای ایجاد وحدت حقیقی و کارآمد، میان دو نهاد اصیل حوزه و دانشگاه؛ تلاش برای حل مسائل بنیادین کشور و رسیدگی به مطالبات اجتماعی مردم است که فقر مراکز پژوهشی معطوف به مسائل اجتماع؛ که عدد اثرگذارترین آنها از تعداد انگشتان دست نیز کمتر است؛ یکی از نشانه های مشهود نیاز مبرم حوزه های علمیه به این نهاد مهم است.

در نهایت اگر غایت حوزه های علمیه را «فعالیت علمی و عملی در جهت صیانت همه جانبه از ارزش های جامعه» و غایت دانشگاه را «حل مشکلات و نیاز های مردم» بدانیم، صرفاً با همکاری و هماهنگی این دو نهاد اصیل در جهت حل واقعی مشکلات مردم است به صورت دو پایه برای نظام و دو بال برای پرواز، و این مهم جز به وسیله اخذ رویکرد مردم گرایی در متفکرین حوزوی و دانشگاهی محقق نمیشود. از طرف دیگر از آن جهت که حوزه و دانشگاه دو نهاد زنده و پویا دارای رشد و نُکس، تحرک و نشاط، جمود و رکود و حیات و ممت هستند، نیازمند یک جریان اصیل علمی انقلابی میباشند که این جریان همانگونه که تدریجاً پا به عرصه وجود گذاشت، همان طور هم در بقایش نیازمند وجود یک جریان تدریجی دائمی است. بنابراین دو رکن ارتباط با مشکلات مردم و حرکت مبنایی مستمر باعث بوجود آمدن زمینه های تحقق آرمان وحدت حوزه و دانشگاه میشود.

«والسلام علی من اتبع الهدی و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته»